**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه55 – 12/ 12/ 1396 آیه 187 سوره بقره /آیات عده در قرآن / کتاب العدد**

خلاصه :

حضرت استاد در ادامه بحث جلسه قبل درباره معنای «احسان»، در این جلسه به اجمال موجود در آیه مورد بحث، ضمن اشـاره به برخی دیگر از اقوال مفسّرین، به بررسی آیه 178 سوره بقره و روایات وارد شده ذیل آن می‌پردازند.

**اشاره**

بحث درباره مفاد آیه شریفه «الطلاق مرتان فامساکٌ بمعروف أو تسریح الیه باحسان»[[1]](#footnote-1) بود. ما این بحث را مطرح کردیم که مراد از «معروف» در این آیه، «معروف عند الشرع» است یا «معروف عند العرف» یا «معروف عند العقل»؟

**لزوم تفصیل در معنای حسن و قبح**

 بعضی دوستان اشکال کردند که اساسا چرا این بحث را مطرح می‌کنید؟ معنای معروف یعنی کار خوب و حسن و نیاز به این تفصیلات نیست. ما عرض می کردیم معنای حسن یعنی چیزی که مطابق مصالح و مفاسد نفس الامری باشد، بر اساس مفاد عرفی حسن تنظیم نشده است، علاوه بر این که مفاد عرفی حسن در عبارت‌هایی مثل «عاشروهنّ بالمعروف» هم واضح است که مراد معنایی نیست که برای تشخیص مصادیق آن نیازمند مراجعه به ادله دیگر باشیم.

بنابراین باز به این بحث باز می‌گردیم که مراد از حسن چیست؟ آیا حسن عند الشرع است یا حسن عند العرف است یا حسن عند العقل است؟

به نظر می‌رسد اگر چه این بحث جا دارد ولی مسیر بحث بین این دو نگاه متفاوت است. گاهی ما معروف را به معنای به لغوی اصلی می گیریم یعنی آن چیزی که عارفی دارد و معروفی دارد؛ بنابراین باید ببینیم که آن عارف چه کسی است؟ آیا عارف شرع است یا عقل است یا مردم و عرف متعارف هستند؟ در آنجا شاید ظهور اولیه کلامی که از شارع صادر می‌شود این است که عارف خود شارع است. حتی اگر چنین ظهوری هم نباشد، ولی لااقل یکی از این معانی سه گانه تعیّن ندارد. ولی به نظر می‌رسد که وقتی می‌گوییم فلان چیز «حسن» است یا «نیک» است، یعنی با نگاه عقل سلیم نیک است.

وقتی ما کلمه خوب و بد را به کار می‌بریم، یعنی آن چیزی که همه افراد «بفطریتهم و به عقلهم السلیم» خوبی و بدی آن را درک می‌کنند. بنابراین این معنا، یک امر واقعی دور از دسترس نیست. ولی ظهور عرفی حسن و قبیح این است که با حسن و قبیحی که با عقل سلیم درک می شود ناظر است.

و به نظر می‌رسد این احتمال که بگوییم مراد از حسن، «حسن عند الشرع» است یا «حسن عند العرف العام» است ولی «لا بعقلانیتهم و بعقلهم السلیم»، نیاز به یک قرینه خاصه دارد؛ و الا وقتی در حالت عادی کلمه حسن و قبح را به کار می‌بریم معنایش حسن و قبح به معنای محسَّن نیست تا محسِّنش را دنبال کنیم و به معنای مستحسَّن نیست تا مستحسِّنش را تحقیق کنیم. حسن و قبح یعنی کار نیکی که به عقل سلیم و فطرت اولیه نیک تشخیص داده می‌شود.

**ارتباط معنای معروف و حسن**

نکته دوم این که اگر ما «معروف» را «معروف عند الشرع» بگیریم، یعنی شارع این را می‌شناسد. ولی این که شارع می‌شناسد یعنی چه؟ آیا به معنای این است که شارع این معروف را به عنوان یک وظیفه و تکلیف می‌شناسد و بنابراین آن را به عنوان امر لازم المراعات می‌داند یا آن را به عنوان امر خوب

می‌شناسد؟ البته این بیان در سایر احتمالات هم می‌آید ولی من روی این بیان را روی «معروف عند الشرع» پیاده می‌کنم که شاید روشن تر باشد.

فرق این دو احتمال در جایی کاملا مشخص می‌شود که قدرت در آن دخیل باشد؛ چون قدرت دخالت در حسن ندارد ولی دخالت در وظیفه دارد. مثلا شخصی را تصور کنید که فقیر است و به خاطر همین، همسرش در گرسنگی به سر می‌برد. البته این زندگی، زندگی حَسَن، نیک و خوش نیست؛ ولو مرد به وظایف شرعی‌اش عمل می‌کند و به تکالیف شرعی‌اش پایبند است. بنابراین باید دید که منظور از زندگی خوب و نیک چیست؟

لازم است دقت شود که «حسن عند الشرع»، غیر از «لازم عند الشرع» است. در «لازم عند الشرع» باید تکالیف شرعیه رعایت شود ولی بعضی چیزها «لازم عند الشرع» نیست ولی «حسن عند الشرع» هست. «حسن» ناظر به آن ملاکات واقعی است و معلول ملاکاتی است که شارع آن ملاکات را می‌بیند. در آن ملاکات، «قدرت» دخالت ندارد ولی قدرت در «الزام شارع» دخالت دارد.

اتفاقا «عرف متعارف» هم همین است و در عرف، به مردی که نمی‌تواند زندگی را اداره کند الزام نمی‌کنند که باید به زن نفقه بدهی ولی در هر صورت زندگی‌شان را زندگی حسن، خوش یا به تعبیر بعضی از مفسرین جمیل نمی‌دانند؛ بلکه زندگی سختی می‌بینند.

عرض کردم که در اینجا این نکته دخالتی ندارد که عارف در معروف را شرع بدانیم یا عقل یا عرف؟ بلکه مسأله دیگری در میان است. آن هم اینکه اگر پای حسن را وسط کشیدیم، حسن یک معنای عرفی ملازم با ملاکات واقعیه است؛ حال تفاوتی ندارد که آن ملاکات عند الشرع باشد یا عند العرف یا عند العقل.

در همین مثالی که زدیم، زندگی مشترکی که زن در آن گرسنگی می‌کشد، نه عقلا و نه شرعا و نه عرفا زندگی حسن نیست. ولو اینکه مرد در جایی که ناتوان است، چون قدرت ندارد، الزامی هم به تأمین مخارج زنش ندارد. «قدرت» هم به لحاظ عقلی، هم به لحاظ عرفی و هم به لحاظ شرعی، شرط الزام است ولی شرط حُسن نیست و شرایط حُسن غیر از شرایط الزام است.

در بعضی مثال‌هایی که عرض کردیم، از جمله در جامع البیان قرطبی آمده بود که «و الجوع لا صبر علیه» که می‌گفت که اگر مرد نفقه زن را ندهد و زن گرسنگی بکشد، زن می‌تواند درخواست طلاق کند و مرد ملزم است که او را طلاق دهد؛ و خیلی از عامه فتوایشان این بود و تعبیر می‌گفت «الجوع لا صبر علیه».

این معنا مبتنی بر این است که ما معروف را چه معنا کنیم. اگر معروف را به معنای زندگی‌ای که مرد در آن زندگی به الزامات شرعی یا الزامات عقلی یا الزامات عرفی‌اش پایبند باشد، دیگر نمی‌توانیم حکم کنیم که زن حق دارد از مرد مطالبه طلاق کند و مرد هم الزام به طلاق دارد. به دلیل این که خب به دلیل عدم قدرت بر انفاق، انفاق بر مرد واجب نیست. ولی واجب نبودن یک چیز است و حسن نبودن زندگی چیز دیگری است و این دو با هم متفاوتند.

بنابراین این که ما حسن را به چه معنا بگیریم در جهت دیگر بحث مؤثر است که چه جهتی در معرفت مراد است؟ و وقتی این جهت، تعیین تکلیف جهت دوم بحث را مشخص می‌کند.

**اجمال در معنای حسن در آیه**

عرض ما این بود که اگر ما بودیم و خود این آیه «امساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان»، و می‌خواستیم درباره معنای آیه بحث کنیم، بدون در نظر گرفتن آیات دیگر و سیاق آیات، مشکل است که ما بتوانیم کلمه معروف را اینجا معنا کنیم. معروف به معنای حسن و جمیل در کلمات لغویین و مفسرین از قدیم وارد شده است و می‌تواند اینجا معنای حسن برای کلمه معروف اراده شده باشد. ممکن است که

معروف به معنای معروف شرعی باشد؛ که در خود این احتمال ممکن است بگوییم منظور از معروف، «ما یعرف الشرع حسنَه» باشد یا «ما یعرف الشرع وجوبَه» باشد. مثل «امر به معروف» که به معنای امر به «واجبات شرعیه» است و «نهی از منکر» یعنی نهی از محرّمات شرعیه.

ما می خواستیم ببینیم آیا اول از آیات مشابه و دوم از سیاق آیه می‌شود معنایی را استفاده کرد یا نه؟

**استشهاد به آیات برای فهم معنای حسن**

اولین آیه مشابه آیه «عاشروهنّ بالمعر وف»[[2]](#footnote-2) بود که در آن امر به معاشرت داده شده است که این آیه از دو جهت با آیه مورد بحث ما شبیه است؛ از یک جهت کلمه «معاشرت» که «امساک» شبیه به آن است در این آیه وجود دارد و از جهت دیگر کلمه «معروف» در آن وجود دارد. درباره این آیه بحث کردیم و در مورد «عاشروهنّ بالمعروف» مستبعد دانستیم که مراد، معروف شرعی باشد. این مسأله به خاطر قرائنی بود؛ از جمله اینکه عرض کردم ظاهر عاشروهنّ بالمعروف این است که خود این آیه می‌خواهد تعیین تکلیف کند و بنابراین نمی‌شود «امساک بمعروف أو تسریحٌ باحس ان» را از آن این مطلب استنباط کرد. چون «امساک بمعروف» ظهور در این ندارد که خود این آیه در مقام تعیین مصداق «امساکٌ بمعروف»باشد؛ بلکه این آیه بیشتر تکیه‌اش روی «تسریحٌ باحسان» است، نه «امساک بمعروف». یا لااقل به هر حال این معنا در آیه محتمل است.

**بررسی آیه 178 سوره بقره**

از میان آیات دیگر، اولین آیه‌ای که در آن کلمه معروف به کار رفته است، آیه‌ای است که اتفاقا هم در آن معروف هست هم احسان هست. دو کلمه‌ای که در این آیه ما وجود دارد و از این جهت شبیه این آیه است و نکته جالب‌تر این است که ذیل آن آیه چند روایت وارد شده است که به ما در فهم این آیه کمک می‌کند. آن هم آیه 178 سوره بقره است که می‌فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثَی بِالْأُنْثَی »[[3]](#footnote-3)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص بر شما نوشته شده است. یعنی اگر کسی را بکشید حق قصاص قاتل برای اولیای دم مقتول وجود دارد.

﴿ فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ

معنای «فمن عفی له من أخیه شیءٌ» یعنی این که اگر کسی یک نحوه عفوی برای او حاصل شود. یعنی گاهی از آن قصاص به طور کامل عفو حاصل می‌شود که «فمن عفی له من أخیه» ناظر به او نیست. بلکه جایی که «شیءٌ من العفو»حاصل می‌شود که در تفسیرش گفته‌اند و از خود آیه استفاده می‌شود که قصاص به یک مرتبه پایین‌تر که دیه باشد، تبدیل می‌شود. بنابراین آیه می‌فرماید اگر اولیای دم از قصاص عفو کردند و حاضر شدند که به جای قصاص دیه بگیرند بنابراین «فمن عفی له من أخیه شیءٌ فاتباع بالمعروف و اداءٌ الیه باحسان».

**بررسی روایات ذیل آیه**

اما روایاتی که ذیل این آیه وارد شده است متعدد است که ما چند روایت را می‌خوانیم. در این روایات اشاره می‌شود که این آیه ناظر به وظیفه اولیای دم، یعنی عافی است و اولیای دمی که دیه را به جای قصاص قبول کرده‌اند باید «بمعروفٍ» تبعیّت کنند. یعنی اگر می‌خواهند به دنبال قاتل بروند باید

بمعروفٍ بروند و قاتل هم که می‌خواهد دیه را بدهد «اخیه» که ولیّ دم است، باید «باحسان» آن دیه را ادا کند.

پیش از آنکه به متن روایات بپردازم باید توجه شما را به یک نکته ادبی جلب کنم. من فکر می‌‍کنم که «اتّباع» در اینجا مصدر فعل مجهول است. نمونه این مسأله را در آیه شریفه داریم که می‌فرماید: «غلبت الروم و هم من بعد غلبهم سیغلبون»[[4]](#footnote-4). «غلبهم» در اینجا یعنی «مغلوبیت» و مصدر فعل مجهور است. من فکر می‌کنم «اتباعٌ بالمعروف» در اینجا هم مصدر فعل مجهول است. در آیه می‌خوانیم «فمن عفی له من أخیه شیءٌ» یعنی قاتلی که به وسیله برادرش به او عفو شده است، بالمعروف تبعیت می‌شود. اتبّاع در اینجا به معنای دنبال شدن است و نه دنبال کردن.

اما برداشت من از روایات این است که در روایات، کلمه بالمعروف در مقابل به سختی است. یعنی قاتل نباید در اثر دیه به عسر و حرج بیافتد. «معروف» یعنی چیزی که عسر و حرج در آن نیست و بنابراین ولیّ دم نباید قاتل را به عسر و حرج وادار کند. اما از روایت استفاده می‌شود که با توجه به «أداء الیه باحسان»، قاتل هم نباید نسبت به ولیّ دم ظلم کند و بی جهت او را معطل کند. بنابراین اگر به لحاظ مالی تمکّن دارد باید پرداخت کند. این معنا برای معروف در کلمات مفسرین هم ذیل این آیه آمده است و هم در خود فامساکٌ بمعروف آمده است و به نظر من می‌شود دقیقا امساکٌ بمعروف را اینگونه معنا کرد که معنای بسیار روشنی است.

اما چهار روایت در مورد اتّباعٌ بالمعروف وارد شده است و هر چهار روایت هم صحیح السند است. یکی روایتی است که همان سند معروف به حلبی عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن الحلبی هست عن ابی عبدالله7 در ذیل یک روایتی که از امام صادق7 نقل شده است می گوید:

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّٰارَةٌ لَهُ فَقَالَ یُکَفَّرُ عَنْهُ مِنْ ذُنُوبِهِ بِقَدْرِ مَا عَفَا وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدٰاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسٰانٍ قَالَ یَنْبَغِی لِلَّذِی لَهُ الْحَقُّ أَنْ لَا یَعْسُرَ أَخَاهُ إِذَا کَانَ قَدْ صَالَحَهُ عَلَی دِیَةٍ وَ یَنْبَغِی لِلَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ أَنْ لَا یَمْطُلَ أَخَاهُ إِذَا قَدَرَ عَلَی مَا یُعْطِیهِ وَ یُؤَدِّیَ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَنِ اعْتَدیٰ بَعْدَ ذٰلِکَ فَلَهُ عَذٰابٌ أَلِیمٌ فَقَالَ هُوَ الرَّجُلُ یَقْبَلُ الدِّیَةَ أَوْ یَعْفُو أَوْ یُصَالِحُ ثُمَّ یَعْتَدِی فَیَقْتُلُ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.[[5]](#footnote-5)

در تمام این روایات در تعریف «بمعروف»، کلمه مرافقت و عدم عسر اخذ شده است. روایت دیگر، روایتی صحیح السند است که البته اگر چه در سندش علی بن حکم هست ولی ما ایشان را تصحیح می‌کنیم. همچنین در این سند، علی بن ابی حمزه بطائنی هست که امثال علی بن حکم و امثال او قبل از وقف از او اخذ روایت کرده‌اند و اگر چه بعدا واقفی شده است ولی علی بن ابی‌حمزه قبل از وقف ثقه بوده است. عن ابی بصیر، که ابی بصیری که علی بن ابی حمزه از او نقل می‌کند، یحیی اسدی است. بنابراین سند این روایت خوب است. روایت دیگر، که در کافی بعد از روایت قبل آمده است می‌فرماید:

2- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّٰارَةٌ لَهُ قَالَ یُکَفَّرُ عَنْهُ مِنْ ذُنُوبِهِ بِقَدْرِ مَا عَفَا مِنْ جِرَاحٍ أَوْ غَیْرِهِ قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدٰاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسٰانٍ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ یَقْبَلُ الدِّیَةَ فَیَنْبَغِی لِلطَّالِبِ أَنْ یَرْفُقَ بِهِ فَلَا یُعْسِرَهُ وَ یَنْبَغِی لِلْمَطْلُوبِ أَنْ یُؤَدِّیَ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ وَ لَا یَمْطُلَهُ إِذَا قَدَرَ.[[6]](#footnote-6)

«ینبغی» در اصطلاح متأخرین به معنای استحباب است ولی «ینبغی» در روایات ما به معنای مستحب نیست بلکه به معنای بیان قاعده است که در هر مقامی متفاوت خواهد بود. وقتی در مقام بیان یک حکم حقوقی است یعنی لازم است.

روایت دیگر، حدیث 4 همان باب از کافی است که با احمد بن محمد بن ابی نصر شروع می‌شود و البته روایت معلّق است چون در سند قبلی‌اش «عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد» واقع شده است که البته ما این سند را تصحیح می‌کنیم. احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبد الکریم که او عبد الکریم خصعمی واقفی ثقه است عن سماعه عن ابی عبد الله7:

4- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ 7 فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدٰاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسٰانٍ مَا ذَلِکَ الشَّیْ‌ءُ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ یَقْبَلُ الدِّیَةَ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّجُلَ الَّذِی لَهُ الْحَقُّ أَنْ یَتَّبِعَهُ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا یُعْسِرَهُ وَ أَمَرَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ أَنْ یُؤَدِّیَ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ إِذَا أَیْسَرَ.[[7]](#footnote-7)

در روایتی دیگر روایت از سماعه عن ابی بصیر عن ابی جعفر 7می‌خوانیم:

5218 وَ رَوَی سَمَاعَةُ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ 7 فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ مَا ذَاکَ الشَّیْ‌ءُ قَالَ هُوَ الرَّجُلُ یَقْبَلُ الدِّیَةَ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِی لَهُ الْحَقُّ أَنْ یَتَّبِعَهُ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا یُعْسِرَهُ وَ أَمَرَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ أَنْ لَا یَظْلِمَهُ وَ أَنْ یُؤَدِّیَهُ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ إِذَا أَیْسَرَ[[8]](#footnote-8)

احسان یعنی ظلم نکردن و حق دیگری را ادا کردن و چیزی از حق دیگری را فروگذار نکردن.

به نظر می‌رسد که «احسان» در مورد کسی است که حقّی به گردنش است. مثلا در آیه قرآن که می‌فرماید «او تسریحٌ باحسان» یعنی مهریه‌ای که به گردن شما هست را ادا کن و رهایش کن و نخواه که از آن حقی که زن به گردن تو دارد یعنی مهر، چیزی کم شود. قبلا هم این بحث را کردیم که «باحسانٍ» ناظر به این است که شما حق ندارید به خاطر این که می‌توانید زن را طلاق دهید، او را مجبور کنید که از حق خودش بگذرد و مهرش را کم کند. حتی می‌خواهم اینگونه معنا کنم که کم گذاشتن اعم از این است که انسان اصلا نخواهد بدهد، یا مقدار کمّی‌اش را کم بگذارد و یا با معطّل کردن ارزش آن مهر را از بین ببرد.

من این طور می‌فهمم که «فامساکٌ بمعروف» یعنی این که نباید زندگی سختی باشد. چون به هر حال در ازدواج، مرد یک نوع سیطره‌ای بر زن دارد. آیه کریمه می‌گوید این سیطره مرد بر زن نباید منشأ این شود که زن به عسر و حرج بیفتد. اگر قرار است که زن به عسر و حرج بیافتد داخل در «أو تسریحٌ باحسان» می‌شود.

علاوه بر این که از جهت سیاق کلی آیه خیلی شبیه آیه ما است، نکته دیگری که در آیه شریفه «فاتباعٌ بالمعروف» وجود دارد، این است که از یک سو هم کلمه «بمعروفٍ» در آن به کار رفته است و هم کلمه «باحسانٍ» و از سوی دیگر نزدیک این آیه هم واقع شده است که این نوع نزدیکی به آیات مورد بحث هم می‌تواند در معنای این مطلب مفید باشد.

**بررسی اقوال مفسّرین**

در بحث رجوع به اقوال مفسّرین هدف اصلی ما این بوده است که احسان در مقابل عسر و حرج در مقابل عسر و حرج آمده است و از قدیم این استعمال عرفیت داشته و استغراب عرفی نداشته است.

در تفسیر مقاتل بن سلیمان که از قدیمی ترین تفاسیر هست در ذیل فاتّباعٌ بالمعروف می گوید «یعنی الطالب لیطلب ذلک فی رفقٍ»[[9]](#footnote-9)؛ یعنی ولی دم دیه را در رفق بگیرد. البته بحث مقاتل بن سلیمان برای ما حجیتی ندارد بلکه می‌خواهم بگویم معنایی که در روایات ما هست و در کلمات مفسرین و قدما هم مطرح بوده است. غرض بنده این است که این مفهوم، یک مفهوم عرفی بوده است که اینها بعرفیتهم همین معنا را درک کرده بودند.

یا سعید بن جبیر هم نقل می‌کند: «عن سعید بن جبیر فی قوله فاتباع بالمعروف یعنی لیطلب ولی المقتول فی الرفق»[[10]](#footnote-10).

در تفسیر سمرقندی آمده است: «فاتباعٌ بالمعروف یعنی یطلب الدیه بالرفق و لا یعسّر علیه». در فقه القرآن راوندی هم مطلبی در مورد تفسیر آیه دارد. ایشان اداء بالاحسان را معنایی می‌کند که من به این بحث ایشان کاری ندارم؛ عمده بحث ما درباره «اتّباعٌ بالمعروف» است. ایشان می‌گوید: «جاء فی التفسیر ان الاداء بالاحسان ان یکون منجّما و لا یذهب شیءٌ من الدیه و الاتّباع بالمعروف ان یقبضها برفقٍ »[[11]](#footnote-11)

در تفسیر مفاتیح الاسرار شهرستانی می‌‎گوید: «معنی المعروف ما امر الله به من الدیه من غیر زیادة و قیل معناه الاجمال»[[12]](#footnote-12). یک معنای معروف را همان «ما امر الله» معنا می‌کند و معنای دیگر که قیل است و مورد نظر ما هم همین معنا است که اجمال یعنی نیکی و نیکویی.

در مصباح المنیر می گوید «امرت بالعرف أی بالمعروف و هو الخیر و الرفق و الاحسان. و منه قولهم من کان آمرا بالمعروف فالیأمر بالمعروف أی من امر بالخیر فلیأمر برفقٍ و قدرٍ یحتاج الیه». می‌گوید معروف چند معنا دارد؛ یک معنای آن خیر است که به معنای امور لازمه و واجبه است و معنای دیگرش رفق است. در عبارت مصباح، معروف اولی به معنای خیر است و معروف دومی به معنای رفق و مدار است.

در تفسیر قرائب القرآن که از نظام اعرج است و مربوط به قرن هشتم است در مورد «و امر بالعرف» می‌گوید «و هو و المعروف و العارفه کلّ امرٍ عرف انّه لا بدّ من الاتیان به و یکون وجوده خیرا من

عدمه»[[13]](#footnote-13). معروف یعنی معروف اللزوم یا معروف الخیریه. این هم البته شبیه همان معانی قبلی هست که ما ذکر کردیم ولی با یک زاویه دید خاص‌تر از آنچه که نقل کرده بودیم. همه اینها می‌خواهند کلمه عرف را به گونه‌ای معنا کنند که ارتباط معروفی که اسم مفعول هست را با معنایی که می‌کنند حفظ کرده باشند. عرض کردم که لازم نیست همیشه برای معنا کردن، حتما آن معنایی که واسطه ارتباط و وجه تسمیه بوده است را در استعمالات هم حفظ کنیم. مثلا یکی از معانی «خیر» مال و اموال است و حضرت موسی به خداوند عرض کرد که «ربّ انّی لما أنزلت الیّ من خیر فقیر»[[14]](#footnote-14). چون برای فرد گرسنه بهترین خیر و خوبی همان مال است. ولو اینکه ممکن است همیشه اینطور نباشد و حتّی برای بعضی مال و اموال موجب گمراهی شود. ولی همین که نوعی ارتباط در اینجا وجود دارد این استعمال صورت گرفته است.

در مجموع فکر می‌کنم که معروف در اینجا به معنای عسر و حرج است. البته این بحث نیاز به بعضی مباحث تکمیلی دارد که عرض خواهم کرد.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. . سوره بقره، آیه 229 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره نساء، آیه 19 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره بقره، آیه 178 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره روم، آیه 2 [↑](#footnote-ref-4)
5. . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج7، ص: 358 [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان [↑](#footnote-ref-6)
7. . الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج7، ص: 359 [↑](#footnote-ref-7)
8. . من لا يحضره الفقيه؛ ج4، ص: 111 [↑](#footnote-ref-8)
9. . تفسیر مقاتل بن سلیمان، جلد 1، صفحه 158 [↑](#footnote-ref-9)
10. . تفسیر ابن ابی حاتم، جلد 1، صفحه 295 [↑](#footnote-ref-10)
11. . فقه القرآن راوندی، جلد 2، صفحه 400 [↑](#footnote-ref-11)
12. . مفاتیح الاسرار، جلد 2، صفحه 742 [↑](#footnote-ref-12)
13. . غرائب القرآن و رغائب الفرقان، جلد 3، صفحه 364 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره قصص، آیه 24 [↑](#footnote-ref-14)